با اسکندر کوتی و درد سرطان گرفتن فرزند و دوری از تلویزیون ؛

تمام سهم من از این فوتبال شده یک برنامه سی دقیقه ای از رادیو!

هومن جعفری

بار اول که تماس گرفتم گوشی را با تاخیر برداشت.خودم را که معرفی کردم عذرخواست و توضیح داد که در بیمارستان است و دارد پسرش را ترخیص می‌کند.درخواست کرد تا یکی دو ساعت دیگر تماس بگیرم و بعد گوشی را قطع کرد. صدایش آرام بود. هر چقدر تلاش کردم تا در پس راهروهای خاک آلوده خاطرات ،صدایش را به یاد بیاورم چیزی یادم نیامد. چند سالم بود وقتی در بازی ایران و عربستان داور پنالتی گرفت و او ناباورانه و بی قصد قبلی ، فریاد زد که الله اکبر؟

کمی بعدتر ، حدفاصل بین ترخیص و مصاحبه ، بچه‌های تحریریه از برنامه جنگ فوتبال آسیا گفتند و کمی صدایش یادم آمد.کمی هم طول کشید تا سبک گزارش‌هایش یادم بیاید. صدایش هیچ شباهتی به این آدم آرام نداشت.

دو ساعت بعدتر تماس گرفتم.این بار در مسیر بازگشت بود به خانه.به سمت کرج.پسر بیمارش را برده بود تهران و حالا داشت در کنار او به آرامی به تهران برمی‌گشت. این مصاحبه در تمام مدت ، به صدای سرفه‌های خشک فرزندش آغشته شده.سرفه‌هایی به خشکی سرفه‌های علیرضا دهکردی در فیلم از کرخه تا راین. کمی آرامتر وبه همان تلخی. صدای اسکندر کوتی صدای مردی نبود که روزگاری میکروفون سلاح رزمش بود و فوتبال میدان ترک تازی‌اش. اسکندر کوتی به مردی می‌مانست که این روزها دارد آب شدن فرزندش را از نزدیک می‌بیند. سخت است که فرزندت را اینگونه بیمار ببینی و صدایت غرور غرش روزهای قبلت را حفظ کند. با اینهمه ذهنش به همان تیزی بود و کلماتش به همان تندی.

بی هیچ پیش زمینه‌ای تماس گرفتم با او. نه سرچی در اینترنت برای اینکه بدانم اهل کجا بوده و روزگارش چگونه گذشته و پایه های امپراطوری‌اش چگونه به آرامی و به گذشت زمان ، سست شده و حالا دیگر از آن روزهای زرین گذشته ، تنها برنامه ای در رادیو دارد و بس. سرچ نکردم برای اینکه یادم بیاید اهل جنوب است و زبان عربی‌اش فول فول و اینکه گزارشگر جنگ بوده و بعدها فوتبال، تبدیل شده به جایی برای ادامه نبرد شخصی‌اش. سرچ نکردم تا بدانم باید از او چه بپرسم. زدم به دل جاده بی آنکه حساب چیزی را کرده باشم. با اسکندر کوتی که حرف می‌زنی نیازی نیست خودت را برای چیزی آماده کنی. او خودش همه سوال است و همه جواب.

بار دوم که تماس گرفتم دیالوگ ورودی‌اش ، کلید ورود بود به سرزمین درددل‌هایش. به جایی که شاید کمتر پیش بیاید که غریبه‌ای مثل من را راه بدهد داخلش. و با این همه غربت سرفه‌های تلخ و خشک فرزند بود یا نیاز به بیان کردن برخی حرف‌ها که من غریبه را هم محرم دردها دانست؟ از من می‌شنوید همه‌اش بود اما مهمتر از این دو دلیل ، امید بود به اینکه از دل این مصاحبه چیزی در بیاید. چیزی مثل راه‌اندازی یک کلاس برای یاد دادن فنون گزارشگری به جوان‌ترهای با استعداد و بی‌معلم که در گوشه و کنار این سرزمین ، چقدر نیاز داشتند به بزرگتری مثل او که چم و خم جاده گزارشگری را بیاموزدشان.

حدسم این است که این مصاحبهِ بدون سوال‌های از پیش مشخص شده ، دست گذاشت روی درددل هایش.روی زخم بزرگ زندگی‌اش در این سال‌ها. دشواری‌های ماندن در حاشیه برای کسی که حضوری آنچنان پرنگ در متن داشته ، آسان نیست. نمی‌خواهم اغراق کنم و نمی‌خواهم چیزی بنویسم برای آنکه کسی فکر کند مشغولم به قرض دادن نان اما خیلی شبیه بود به حاج کاظم آژانس شیشه ای. نمی‌دانم حاج کاظم بعد از گروگان گیری یا حاج کاظم قبلش. مردی بوده با عادت به بزرگی و حالا کشیده کنار.زندگی با همه بی‌رحمی‌هایش از او و همه سابقه‌هایش گذشته و او هم بی‌گلایه کشیده کنار. مدیران جدیدش نمی‌دانند او کیست و نسل جدید دل داده به نسل جدید گزارشگرهایی که احتمالا هیچ کدامشان مثل او ، اهل جنگ و جبهه و دیدن شهادت نزدیک‌ترین نزدیک‌ها نبوده اند. این همه چیزی بود که باید به انتهای این مطلب اضافه می‌کردم.حالا شما فکر کن من دارم نانی قرض می‌دهم.چه باک.

اینگونه بود که مصاحبه آغاز شد.با دیالوگ او.

*ببخشید اما قبل از آنکه وارد فضای مصاحبه شویم شاید بهتر باشد در مورد پسرتان بگویید. چرا بیمار است؟ انشالله که جدی نیست؟

(آهی از سر حسرت می کشد و کلمات مسلسل وار از دهانش بیرون می‌ریزند) پسرم سرطان دارد.ریه هایش قارچ زده. چند سالی هست درگیر بیماری‌اش هستیم و پول زیادی هم برایش هزینه کردیم اما وضعش بهتر نشده. وضعیت تلخی است. خیلی سخت . خانه‌ای که داشتم فروختم و تا الان هم خیلی برای سلامتش پول پرداخت کرده‌ام اما هنوز به جایی نرسیده. گفته بودند ببریدش بیمارستان شهید دانشوری در دارآباد که دولتی است.شش روز آنجا بود و آخرش هم مرخصش کردیم. گفته بودند دولتی است و حداقل هزینه‌هایش کمتر می‌شود اما برای همین شش روز نزدیک ۵ میلیون پول دارو و بستری شدن دادیم! گله کردیم که در بیمارستان دولتی چرا باید چنین پولی بگیرند و خیلی راحت گفتند که اینجا دولتی نیست و نیمه دولتی است. دیدیم خرج بی‌خود می‌کنیم و آوردمش بیرون. قربان آقای وزیر بهداشت بروم. اگر می‌دانستم چنین پولی می‌گیرند همان بیمارستان خصوصی بستری‌اش می‌کردیم. نمی‌دانم (کلافه است) ما که زورمان به کسی نمی‌رسد. توکل کردیم به خدا.بالای چشمش مشکل دارد و سینوس‌هایش را هم درآوردند. دوباره می‌بریمش بیمارستان لاله. نهایتش کلیه‌هایم را می‌فروشم دیگر! از فرزند عزیزتر که نداریم.

* صدا و سیما حمایتی نمی‌کند؟

تا زمانی که پسرم دانشجو بود زیر نظر صدا و سیما بود اما بیست و پنج سالش که شد گفتند دیگر زیر نظر ما نیست. سرطانش همان سال شروع شد.دو سالی هست درگیریم و یک خانه فروختم برای سلامتی اش.(صدای سرفه آغاز می‌شود. ازاینجا به بعد صدای این سرفه تا انتهای مصاحبه ، یک گراند صوتی صدای خشدار اوست) صدای سرفه‌اش را حتما می‌شنوی. نمی‌شود نشنید. من بعد از این همه سال عادت نکرده‌ام چه برسد به شما.خودم دارم به خودم می خندم. به خودم می‌گویی کجای دنیایی اسکندر... برش می‌گردانم پیش دکتر اولی.

* تلخ بود این حرف‌ها. کجایید الان؟ کجا برنامه دارید؟

رادیو جوان هستم.برنامه‌ای دارم به نام ایستگاه ورزش.مجری آنجا هستم. عصرها ساعت ۶، سی دقیقه‌ای پخش می‌شود.موضوعات روز ورزش را دنبال می‌کنیم و کلاسمان هم بالاست(می‌خندد) با بازیکن‌ها کاری نداریم.فقط روسای فدراسیون‌ها و سرمربیان تیم ملی یا کارشناسان. مشکلاتی که هست را بررسی می‌کنیم. مشکلاتی که شاید دیگران اصلا توجهی نکنند اما برای ما مهم باشد.برنامه خوبی است. غیر ازمجری‌اش که خیلی درب و داغان شده بقیه عوامل برنامه خوبند(می خندد) برنامه سالمی داریم. گنجشگ را جای قناری دست مخاطب نمی دهیم.

* ببخشید آقای کوتی اما سهم شما از برنامه‌های ورزشی رادیو و تلویزیون همین یک برنامه است؟ برای شما کم نیست؟

کم که هست یعنی ظرفیت و توانایی من همین الان بالاتر از این حرف‌هاست اما شبکه ها را کم کرده‌اند و همه نیروهایی که باید باقی می‌ماندند را اینجا جمع کرده‌اند. یک برنامه ورزش به من رسیده بقیه‌اش به جوان‌ها. دیگر آنقدر وضع بودجه خراب است که به این فکر نمی کنند چه کسی قدیمی‌تر است و چه کسی باید بیشتر کار بگیرد. می‌خواهند به همه یک لقمه نان حلال برسانند. بعدش هم من بازنشسته هستم و همین برنامه را از سر لطف داده‌اند. علنا می‌توانند به من بگویند آقای اسکندر شما از فردا نیا چون جوانترها هستند.همین اندازه که من پیرمرد را هم تحمل می‌کنند باید بگویم شکر و تشکر.

* ولی آقای شفیع رفیق قدیمی‌تان هم بازنشسته است.برای او از دولت مجوز می‌گیرند که در فدراسیون بماند و برنامه هفتگی هم داشته باشد و پسرش را هم بیاورد داخل برنامه. جنس بازنشستگی شما دو نفر با هم فرق دارد؟

(می خندد) ایشان رفیق دارد و من ندارم .آدم دارد .مهمان‌های آنچنانی دعوت می‌کند به برنامه‌اش. من به مهمان برنامه‌ام کرنش نمی‌کنم.اسکندر کوتی جز به پروردگار کرنش نمی‌کند. اسکندر کوتی ماندم سر همین. یک خاطره در ذهن قدیمی‌ها. گاهی وقت‌ها مردم در ورزشگاه یا کوچه و خیابان می‌شناسند و اظهار لطفی می‌کنند. همین احترام برای ما کافی است.

* در سریال معمای شاه هم بازی کردید. این هم از آن احترام بود؟

(می خندد) دو سال پیش آقای ورزی کارگردان سریال من را جایی دید و همان‌جا به من اعلام کرد شما قیافه‌ات شبیه شهید مفتح است.به کار ما می‌آیی. من هم گفتم خدا رحمت کند ایشان و دیگر شهدا را. در خدمتیم. آمدیم برای تست گریم و به قول ایشان خوب درآمد. گفتند عین خودش شدی. من هم برای ثوابش بازی کردم.

* قرارداد میلیاردی که نبستید؟

(می خندد) یک ریال.خدا شاهد من است که حتی یک ریال هم نگرفتم.یعنی ندادند که بگیرم وگرنه ما هم ازپول بدمان نمی‌آید.یکطوری با من تا کردند که از همان اول فهمیدم حرف اضافه نباید بزنم. خدا را شکر ما همیشه پسر خوبی بودیم.شام ندادند صدایمان در نیامد. آژانس نگرفتند نخواستیم.خودمان پولش را دادیم.بالاخره این جماعت هم ، آدم طرفشان را می‌شناسند دیگر.دستشان درد کند.گلایه ای ندارم. برای ثوابش بازی کردم.

* یک مستند هم بازی کرده بودید.

بله.قبل تر بود. نقش یک مفتی اعظم سعودی را بازی کردم. دوستم دکتر علیرضا محمدی داشت جهل مرکب را می ساخت و به من گفت : چون عربی بلدی بیا.

* شما عربی‌تان خیلی خوب است ظاهرا.

دلیل ساده ای دارد.من عربم.عرب اهواز. پدرپدربزرگم اهل اهواز بود.جد اندرجد از ناصریه تا اهواز اهل این منطقه بودیم. بعضی اهوازی‌ها از طوائف دیگری هستند.ما هم عربیم.مخلص همه اهوازی‌ها و غیر اهوازی‌ها هم هستیم.

* به اهواز که سر می‌زنید؟

سال به سال می روم آنجا.خواهرم و برادرم را می بینم.

* رادیو و تلویزیون اهواز به شما که سرآمد گزارشگرهای اهواز بودی و هستی، نمی‌گویند بیا اینجا برنامه‌ای درست کن؟ بیا اینجا یادمان بده؟بیا اینجا کلاسی بگذار؟

همه گرفتار هستند . دیگر کسی برای این کارها وقتی ندارد. ببینید اوضاع خراب‌تر از این حرف‌هاست. بی پول شده‌اند. الان وقتی یک گروه می‌رود برای تصویربرداری ، خود تصویربردار گزارشگری می‌کند و نویسنده هم مجری‌گری. تجربه مهم نیست. بودجه کفاف استفاده از تجربه را نمی‌دهد.

* فوتبال را چه می کنید.ما که نمی‌توانیم باور کنیم شما دیگر با فوتبال بیگانه شده باشید.

فوتبال را که نگاه می‌کنم و بی تعارف صدای تلویزیون را می‌بندم. می بخشیدها.ولی صداهایی هست که آدم نباید گوش کند.

* خودتان که گزارش نمی کنید؟

(می خندد) در خانه؟ نه.از این خبرها نیست. فقط صدا را می‌بندم.همیشه هم البته نه. بعضی وقت‌ها هم می‌توانم تحمل کنم. چندتایی جوان امیدوار کننده هستند.هم در رادیو هم در تلویزیون. خوب کار می‌کنند. عادل و مزدک را دوست دارم.این جوانی که چند سالی است آمده کدام است؟ محمدی؟

* محمدرضا احمدی؟

بله خودش است. خوب است کارش.

* الان به جایی در مصاحبه رسیدیم که همه مخاطبان انتظار دارند اسم جواد خیابانی را هم بپرسم.

(می خندد) من هم همه مخاطبان را خوشحال می‌کنم و می‌گویم جواد از خوب ها و قدیمی‌هاست. ببین همه خوبند. سلیقه است که باعث می‌شود من صدا و سبک یکی را بپسندم یا نه.من خودم هم گزارش کنم شاید خیلی ها صدای تلویزیون را ببندند.

* خب اینطوری که شما در کوچه محافظه کاری پارک کردید دیگر کسی نماند که شما صدای تلویزیون را قطع کنی!

ما را دعوا نینداز برادر. تازه اول رفاقت من و شماست.بذار این جوان ها از من راضی باشند.

* ببخشید می پرسم.شما از این فوتبال لذتی می برید؟ حس می‌کنم هیچ کس لذت نمی‌برد. نه مربی تیم ملی ، نه رییس فدراسیون ، نه سرمربیان لیگ برتری ، نه بازیکن‌ها ، نه گزارشگرها ، نه تماشاچیهای ورزشگاه و نه بینندگان عزیز پای آنتن. نه خبرنگارها و نه روزنامه خوان‌ها. یک فضایی شده که دیگر نمی شود از این فوتبال لذت برد.

نه من که لذتی نمی‌برم. اصلا. بعضی وقت‌ها فاجعه آمیز است. فوتبال خارجی اینطوری نیست. یعنی حتی صدای گزارشگر هم به وقت گزارش یک لذتی دارد که در بازی‌های داخلی ندارد. یعنی انگار گزارشگر هم همه حواسش هست که وقت گزارش بازی داخلی یک چیزی نگوید که شر بشود.فوتبال خودمان را ببینید! همه فوتبال شده دعوا. همه فوتبال شده لب خط داد زدن. بردن به هر قیمتی. بردن به قیمت جار و جنجال. این که دیگر فوتبال نیست! شما علی دایی را ببینید.یک بند دارد لب خط داد می‌زند.یک کاری کردیم به علی دایی لب خط خوش نمی‌گذرد. یک کاری کردیم صدا که نه ، نعره او باید سر هر بازی در بیاید. خب این فوتبال نشد که. شما آنور را نگاه کن.یورگن کلاب هم نود دقیقه لب خط دارد حرص می‌خورد اما جنس حرص خوردنش فرق دارد.بردن به هر قیمتی در فوتبال جایی نداشت.در ورزش جایی نداشت.

* شما از چه سالی در فوتبال هستید؟

من از سال ۵۹ یعنی ۴ ماه قبل از جنگ وارد رادیو اهواز شدم تا امروز که در خدمت شما هستم. این مسیری بوده که تا الان طی کردم.

* هیچ وقت پشیمان نشدید؟

نه.هیچ وقت.این عشقی بود که داشتم.گزارشگر و گوینده جنگ بودم. از این وادی وارد ورزش شدم. تا وقتی جنگ بود در این فضا بودم.بعد که تمام شد گفتند برو در وادی ورزش خدمت کن.جوان زیاد دارد.

* اهل فوتبال بودید؟

اهوازی باشی و اهل فوتبال نباشی؟ من مربی بودم.تیم داشتم خودم. وقتی اعلام می‌کنم پشیمان نیستم دلیلش این است که به وادی غریبه‌ها نیامدم. من مدرک آی ملی داشتم.آسیایی نه. آن‌موقع مدرک آسیایی را هر کسی نداشت.۱۴ سال سرمربی جوانان و نوجوانان بودم. عنوان قهرمانی کشوری دارم. سرمربی منتخب خوزستان بودم در نخستین دوره‌ای که مسابقات جام فجر برگزار شد و مجارستان و غنا هم حضور داشتند.

* در مربیگری هم که پولی نصیبتان نشد.شد؟

(می خندد) من همیشه دیر می‌رسم.یا آنقدر دیر می‌رسیدیم که سفره را جمع کرده بودند یا آنقدر زود می‌آمدیم که هنوز سفره‌ای پهن نشده بود. ناراحت هم نیستم.

*شما هم عین آقای علیفر به دفاع خطی انتقاد دارید؟

(بلند می‌خندد) به من چه مربی با چه سیستمی کار می‌کند! من که سرتمرین نبودم. شمایی که مربی هستی اول باید سر تمرین باشی تا بتوانی تصمیم بگیری که چه سیستمی و چه ترکیبی را انتخاب کنی. همین طوری که نمی‌شود به مردم بگویی چه کنند. من اهل این حرف‌ها نبودم. وارد این وادی نشدم.

* آقای کوتی! چه چیزی خوشحال‌تان می‌کند؟

دوست دارم تجربه‌هایم را انتقال بدهم .باور کنید چیزی غیر از این شادم نمی‌کند.ما الان خیلی استعدادها را داریم که از خیابان صدا و سیما هم اجازه ندارند رد شوند. صدای خوبی دارند ، استعدادشان شگفت انگیز است اما کسی حواسشان به آنها نیست. من دوست دارم به اینها کمک کنم.آموزش بدهم همین. چه ایرادی دارد ما قدیمی ترها کمک حال باشیم؟

* فکر کنم شما از یاددادن لذت ببرید. فکر کنم وقتی مربی بودید هم برایتان از نتیجه مهمتر ، آموزش بود.این همان چیزی نیست که الان در فوتبال نداریم؟ اینکه دیگر معلم نداریم و فقط مربی داریم.

مربی از نظر من یعنی معلم. حتی وقتی جوان‌تر بودم و در محلات مربیگری می‌کردم برایم از برد شیرین‌تر، این بود که ببینم بچه ها دارند یاد می‌گیرند. لذتی از برد هم اگر کسب می‌کردیم از این بود که بچه‌ها با معلومات جدیدشان ، بازی را برده‌اند.یک تیم داشتم به نام سجادیه که هشت نفرشان شهید شدند. مال خیلی وقت پیش است این بحث. سال ۶۱. آن تیم برایم بزرگترین تیم دنیا بود و هست. یعنی مربی منچستریونایتد هم بشوم آن خوشی‌ها را تجربه نمی کنم.در فضای جنگ و شهر جنگ زده فوتبال بازی کردن و تیم داشتن داستانی دارد برای خودش.

* اسم‌هایشان یادتان هست؟

نه.سی سال بیشتر گذشته و من هم پیر شده‌ام. خیلی پیر.

* سر می‌زنید به شاگردهایتان؟

هر وقت بروم اهواز به بهشت‌آباد سر می‌زنم. می‌روم در جایگاه شهدا و دوستانم را می‌بینم.رفقایم را. بازیکن‌هایم را. همسایه‌هایم را.خویشاوندانم را.می‌روم آنجا سلامشان می‌کنم . می‌روم آنجا التماسشان می‌کنم که وقتی آمدم پیشتان هوایم را داشته باشید.

آقای کوتی! تیم ملی را دنبال می‌کنید؟ کارلوس کی‌روش و دعواهایش با برانکو را چطور؟

دوست ندارم این حواشی را. فقط می‌گویم کارلوس کی‌روش خیلی خدمت کرده و اثرگذار بوده. حالا اینکه در دعواهایش درست عمل می‌کند یا نه را نمی‌دانم.شخصیتی دارد که قابل کتمان نیست.

* استقلال و پرسپولیس را چطور؟

ببینید پرسپولیس و استقلال زمان ما خوب بود. سرشان می‌رفت از تیمشان جدا نمی‌شدند. یکی می‌خواست از تیمش جدا شود واقعا قدم در جاده مین می‌گذاشت. الان با هزار تومان بیشتر تیم عوض می‌کنند و با ده‌هزار تومان بیشتر برمی‌گردند! عشقی به پیراهن نیست.

* ببخشید اما فکر می کنم این که می گویید شامل زندگی همه بود.تیم تنها نه. میکروفون هم حرمتی داشت.قلم هم .روزنامه نگارها و گزارشگرها طور دیگری بودند و مربیان و بازیکن ها هم.مردم هم.همه چیز یک جاذبه ای داشت که دیگر ندارد.

درست گفتید. الان سیاسی کاری شده.آن لذت گم شده دیگر نیست.همه چیز مصنوعی شده. الان آدم تلویزیون را روشن می‌کند که گرفتاری زندگی را فراموش کند.یک فوتبال ببیند دوساعت به بدختی‌ها فکر نکند. نمی‌شود! تا روشن می‌کنیم طرف داد می‌زند به بیست بیست و سی سی و چهل چهل پیامک بزنید از تیم ملی حمایت کنید و یک خانه ببرید! همین الان بیان چهار را بزن و شش را بزن.اصلا حالم بد می‌شود.عض می کنم کانال را.

* یعنی حتی صدایش را هم نمی‌بندید؟

نه.عوض می‌کنم. سعی می‌کنم به خاطر بسپارم که دفعه دیگر چند دقیقه دیرتر بازی را ببینم که این بازی‌ها تمام شده باشد!

یادداشت مهمان

کارلوس کی روش محترم است اما تیم ملی ایران محترم تر

مسعود حسینی

در اینکه کارلوس کی روش طبق گفته رئیس فدراسیون فوتبال شخص محترمی است تردیدی نیست اما نباید فراموش کرد که همواره جمع بر فرد ارجح است.

فوتبال ایران از دیرهنگام به عنوان یکی از قطب های فوتبال آسیا مطرح بوده و چه بسا اگر مدیریت صحیح تری بر این فوتبال اعمال می شد با توجه به استعداد، انگیزه و فیزیک بازیکنان ایرانی، تیم ملی عنوان بهترین تیم آسیایی را در اختیار می داشت. اما متاسفانه آنچه در مورد ایرانی ها گفته شده صحیح است و آن هم ترجیح دادن فرد به جمع بوده و بیش از آنکه به لحاظ تیمی موفق باشیم به لحاظ فردی توفیقات بیشتری داشته ایم.

این مقاله مرتبط است به اظهارات رئیس فدراسیون در مورد مجادله کارلوس کی روش و برانکو ایوانکوویچ. مهدی تاج در این خصوص ورود کرده و گفته کارلوس کی روش شخص محترمی است و این تحقیقا حمایت مستقیم رئیس فدراسیون از مربی پرتغالی است.

کی روش مربی محترمی است و این برکسی پوشیده نیست اما شاید توهم قحط الرجال بودن باعث شده که رئیس فدراسیون فوتبال اینگونه ناشیانه به دفاع از کی روش بپردازد. به عقیده نگارنده فوتبال ایران از کی روش محترم تر است. اینکه کی روش با حضور خود در فوتبال ما نظم و انضباط ایجاد کرده امری است بدیهی اما همین مربی هدایت تیمی را بر عهده دارد که از پتانسیل بالایی برای کسب موفقیت برخوردار است.

یک مثال ساده: پپ گواردیولا یکی از سه مربی برتر حال حاضر فوتبال جهان است. اما این مربی از زمانی که از بارسلونا رفت و به بایرن مونیخ پیوست هرگز گواردیولای سابق نشد و در منچسترسیتی هم بیش از گذشته از کسب افتخار دور شده است.

نتیجه: این باشگاه و تیم بارسلونا بود که هم با گواردیولا بزرگ شد و هم او را بزرگ کرد. بارسا بدون گواردیولا هم قهرمان لیگ قهرمانان اروپا شده است.

از روزی که برانکو - چه درست و چه نادرست - موضوعی را مطرح کرده کی روش از هر ابزاری استفاده می کند تا این مربی را سرکوب کند. سرکوب کردن برانکو یعنی سرکوب کردن پرسپولیس و سرکوب کردن پرسپولیس - در این مقطع زمانی - یعنی سرکوب کردن فوتبال ایران. به کی روش به عنوان یک مربی محترم باید احترام گذاشت اما بند را آب دادن در فدراسیون گذشته نتیجه اش این می شود که کی روش حالا حالاها می خواهد بیانیه بنویسد. اینکه اگر جام جهانی نرفتید مقصر خودتان هستید توهین مستقیم به فوتبال ایران است. به نظر می رسد مشت های گره کرده کی روش بیش از هر کسی دل فدراسیون را برده است.

روزی که گالیله مجبور شد حرفش مبنی بر گرد بودن زمین را پس بگیرد یکی از شاگردانش آندره آ، بی‌تاب و خشمگین فریاد زد: «بدبخت ملتی که قهرمان ندارد». استاد به آرامی حرف وی را تصحیح کرد و گفت: «بدبخت ملتی که به قهرمان نیاز دارد.»

مبادا این داستان مصداق وضعیت امروز فوتبال ما باشد.

اخبار

بعضی ها را به خدا واگذار کردم

جهانبازی: همه دردهای داوری را به جان خریدم

داور تازه بازنشسته شده فوتبال ایران می گوید در حالی که هفت سال دیگر می توانست بین داوران الیت آسیا باشد به ناحق نام او را از این لیست خارج کردند.

جهانبازی روز گذشته و با اعلام به فدراسیون فوتبال از عرصه داوری خداحافظی کرد، او که به دلیل مصدومیت در لیگ شانزدهم به قضاوت نپرداخته بود، با طولانی شدن مصدومیتش این تصمیم را گرفت. جهانبازی در رابطه با سال ها قضاوت در لیگ برتر و فوتبال ایران می گوید:

مصدومیت خوب نشد خداحافظی کردم

متاسفانه شهریور ماه بنده در شیراز مصدوم شدم، مصدومیتم شدید بود و رباط صلیبی ام از دو جا پاره شد، مدت سه ماه زیر نظر دکتر شهاب به مداوا و تمرین پرداختم اما متاسفانه نتوانستم به شرایط عادی برگردم و وقتی دیدم نمی توانم تا پایان فصل به قضاوت بپردازم ترجیح دادم خداحافظی ام را اعلام کنم. از دکتر شهاب هم تشکر می کنم که در این مدت با من کار کردند.

با کامرانی فر هماهنگ بودم

من برای این تصمیم با آقای کامرانی فر هماهنگ کرده بودم اما ایشان این روزها در مالزی هستند و به همین دلیل پیش آقای کفاشیان رفتم و به طور رسمی تصمیمم را به ایشان اعلام کردم، البته من تا دو سال دیگر نیز می توانستم به قضاوت در سطح اول فوتبال ایران بپردازم اما به دلیلی که عنوان کردم ترجیح دادم کنار بروم.

۲۲۰ بازی قضاوت کردم

من متولد سال ۵۲ هستم و حدود ۲۲ سال است که در فوتبال ایران به داوری می پردازم، از سال ۸۳ نیز به طور رسمی در لیگ برتر حضور پیدا کردم و به قضاوت پرداختم، تعداد ۲۲۰ بازی را داوری کردم، در این میان قضاوت دیدارهایی همچون بازی استقلال و پرسپولیس و البته فینال جام حذفی را در کارنامه ام دارم.

به ناحق از لیست الیت کنار رفتم

متاسفانه در سال هایی که به خوبی داوری می کردم و از آمادگی کاملی برخوردار بودم از لیست داوران الیت بنده را کنار گذاشتند، این اتفاق بدون دلیل افتاد و هنوز هم برای من سوال است، در حالی سال ۹۰ من را کنار گذاشتند و که بنده می توانستم ۷ سال دیگر در لیست داوران الیت باشم، پس از آن اتفاق و کنار گذاشتن من و چند داور دیگر، تا سه، چهار سال ما لیست داوران الیت آسیا را از دست دادیم، متاسفانه دوستان آن زمان به شدت سلیقه ای عمل کردند و همین تصمیم آنها باعث شد تنها دو داور الیت آن سال ها داشته باشیم.

از الیت خارج شدم، قضاوت هایم بیشتر شد

من همه آن دوستان را به خدا واگذار کردم و برای شان دعا می کنم، امیدوارم اگر اشتباهی بوده خداوند ببخشد ولی این همیشه برایم سوال بود که دلیل بیرون ماندن نامم چه بود، جالب اینجاست که بعد از خروج نامم از لیست داوران الیت تعداد قضاوت های پخش مستقیمم بیشتر شد، این تا جایی پیش رفت که یک بار و طی یک هفته دو مسابقه پخش مستقیم را سوت زدم، در حالی که هر دو بازی حساس بود، یکی در تهران و بازی تیم استقلال و دیگری در اهواز و بازی تیم پرسپولیس. به هرحال کنار گذاشتن من، انگیزه ام را بیشتر کرده بود.

داوری یعنی عشق و علاقه

داوری فقط و فقط عشق و علاقه است، من از سوم ابتدایی در فوتبال بودم تا اینکه به عنوان داور پا به این عرصه گذاشتم، عرصه ای که هم خاطرات تلخ برایم داشت و هم خاطرات شیرین، به هرحال حضور بین داوران مانند حضور در خانواده بود و زمانی که می خواستم تصمیم را اعلام کنم بغض گلویم را گرفته بود.

همه دردها را به جانم خریدم

در بحث داوری همه دردها را به جانم خریدم، گاهی اوقات پیش می آمد اشتباهاتی هم داشته باشم، بعد از آن خیلی اذیت شدم، تماس ها و پیام های مختلف برای من می آمد که خیلی از آنها خوب نبود اما مجبور بودم تحمل کنم چرا که با تمام وجود در داوری حل شده بودم و همه نامهربانی ها و دردهای آن را به جان خریده بود.

من به حرف کمکم اعتماد کردم

شاید مهم ترین اشتباهاتم در دو دیدار رخ داده باشد، یکی در بازی تیم های پرسپولیس و ذوب آهن بود در جام حذفی بود، من دروازه بان پرسپولیس را به اشتباه اخراج کردم، من در آن لحظه به خصوص از صحنه دور بودم و به همین دلیل به سوی کمک داور رفتم و سه بار از او پرسیدم توپ به دست دروازه بان پرسپولیس خورد که او گفت بله و من هم به حرف او اطمینان کردم، پرسپولیسی ها در آن صحنه حاضر بودند و دیدند و من با اطمینان به حرف او این تصمیم را گرفتم که متاسفانه نادرست بود.

دربی ۷۹ یکی از قضاوت های خوبم بود

یک بار هم در دیدار استقلال اهواز و پیکان در سال ۸۴ بود، بازی سنگینی بود و من مجبور شدم تصمیماتی بگیرم، کارت های زیادی به بازیکنان دادم و بعد دیدم که بعضی از تصمیماتم کاملا اشتباه بود. اما خیلی از بازی ها هم از قضاوت خودم راضی بودم مانند دربی ۷۹ و دیدار حساس سرخابی های پایتخت که با نتیجه دو بر یک به سود پرسپولیس به پایان رسید، من بالای ۶۰ بازی پخش زنده سوت زدم.

کامرانی فر جرات کرد و جوان ها را آورد

فکر می کنم این خداحافظی برای من لازم بود، یک نفر باید در این عرصه جرات می کرد به داوران جوان میدان می داد که خداراشکر حسن کامرانی فر این جرات را به خرج داد، به هرحال جوانترها باید به میدان بیایند و به قضاوت بپردازند تا عرصه داوری ایران همچنان پرجنب و جوش و جوان بماند.

خانواده ام من را تحمل کردند

شاید وقتش رسیده باشد کمی به خانواده ام برسم، آنها در ۲۲ سال اخیر با تمام مشکلات من ساخته اند و همه رفتارهای من را تحمل کرده اند، البته کسی مانند من نمی تواند از داوری جدا شود و اگر در زمینه های مختلف کمکی از دستم بربیاید در خدمت هستم اما در کنار آن هم باید وقت بیشتری برای خانواده ام بگذارم.

رحمانی: من عاشق شماره ۱۱ هستم نه ۷

هافبک جدا شده از جمع بازیکنان استقلال می گوید که مربیان و مدیران این باشگاه در رفتار و کردار رفتاری متفاوت داشتند.بختیار رحمانی بعد از کش و قوس های زیاد از استقلال جدا شد تا دوران حضور این بازیکن در جمع آبی های پایتخت تنها یک نیم فصل باشد. هافبک پیشین استقلال در گفت و گو با ورزش سه درباره موضوعات مختلفی صحبت کرده است که مشروح آن در ادامه می آید:

*به عنوان بازیکنی که علاقه زیادی به استقلال داشتی، فکر می کردی دوران حضور تو در استقلال کوتاه باشد؟

اصلا انتظار چنین شرایطی را نداشتم اما متاسفانه شرایط به شکلی رقم خورد که کار به اینجا کشید. همه می دانستند که من چرا به استقلال آمدم اما هر چقدر که با خودم کلنجار رفتم، نتوانستم در تیم بمانم. می دانم که خیلی از هواداران از رفتن من ناراحت شدند اما این تصمیم، بهترین تصمیم برای ادامه مسیر فوتبالی من بود.

*سرنوشت مبهم در ادامه مسیر فوتبال دلیل اصلی تو برای جدایی از استقلال بود؟

امسال و سال آینده، سال جام جهانی است و هر بازیکنی علاقه دارد تا در جام جهانی حضور داشته باشد. من می توانستم از استقلال به تیم ملی برسم اما احساس کردم که باید از این تیم جدا شوم زیرا در استقلال خودم نبودم. با همه توانم تمرین کردم اما نمی دانم ایراد از کجا بود که مجبور به جدایی شدم.

*بر تن کردن پیراهن شماره ۷ تاثیری در مسیر تو در استقلال داشت؟

اصلا این حرفها را قبول ندارم. ربط دادن سرنوشت من به پیراهن شماره ۷، یک حرف بی ربط است زیرا شماره لباس چیزی نیست که کسی را اذیت کند. همه می دانند که من عاشق شماره ۱۱ هستم اما چون در استقلال این پیراهن بر تن جابر بود، من شماره دیگری را پوشیدم. شماره پیراهن برای من در هیچ جا مهم نیست و در استقلال هیچگاه دنبال اسطوره شدن نبودم.

*در میانه فصل یک پیشنهاد خارجی داشتی. از اینکه این پیشنهاد را رد کردی، پشیمان نیستی؟

این تصمیمی بود که در میانه فصل بعد از مشورت با تعدادی از نزدیکانم اتخاذ کردم و اصلا از آن پشیمان نیستم. در آن زمان صلاح بود که در استقلال باقی بمانم و بجنگم اما اکنون که پیشنهاد خارجی ندارم، تصمیم به جدایی گرفتم.

*در صحبت هایت از رفتار استقلالی ها ناراحت هستی. اگر یکی از مدیران یا مربیان استقلال رسما اعلام می کرد که تو در لیست مازاد نیستی، در استقلال می ماندی؟

خیر. حرف زدن با عمل کردن تفاوت دارد و من در رفتارها این موضوع را نمی دیدم. متاسفانه آنها خودشان را عقب کشیدند و مرتب می گفتند که ما این اخبار یا این سایت را نمی خوانیم و اطلاعی نداریم در حالیکه این رفتارها قدیمی شده است.

*این رفتار با بسیاری دیگر از بازیکنان استقلال نیز انجام شد.

دقیقا. بسیاری از بازیکنان دیگر نیز تکلیف آنها معلوم نیست و هنوز از وضعیت خود خبر ندارند. اگر در ابتدای فصل نقل و انتقالات به بازیکنان می گفتند، می توانستند برای خود تیم پیدا کنند اما این کار را نکردند تا بازیکنان دچار مشکل شوند.

*در هنگام جدایی، تمام مطالبات خود را نیز بخشیدی.

من ضرر مالی زیادی کردم. در دو سال گذشته نتوانستم قراردادهای خوبی ببندم و مشکلات و بدهکاری های زیادی داشتم. این مشکلات را نیز به خانه انتقال دادم و اعصابم واقعا خراب شد.

*در این مدت ارتباط خوبی با هواداران داشتی. این موضوع کار تو را برای جدایی سخت نکرد؟

واقعا دلم برای هواداران تنگ می شود. برخورد هواداران با من مانند کسی بود که ۱۰ سال در استقلال بازی کرده است. آمدن من به استقلال با استقبال بسیار زیاد هواداران بود و حالا نوع رفتن من را مقایسه کنید، می بینید که من تا چه اندازه ناراحت هستم. من از ته قلبم ناراحت شدم و باز هم می گویم که دل تنگ هواداران استقلال می شو